

سیاوش میرزاده

درآمد

درحاشیه ی خیابانِ اورانیین بورگ
زیباترین زنِ جهان را دیدم
خونِ گوشِ کوچکِ و نسانِ دوید به پرده های صدام
که شوقِ شنیدن به پای عشق بُرید
خدارا!

کجای من زیباست؟

ارمغانِ تکمه ها و گردیِ پستان هاش
سرخ لب ها و
گُلیِ تکیده ی گونه هاش
دستانِ نیازمندِ نوازش اش
یا چه می دانم
هرجاش که عشق و عشوه می فرود شد

گوشه ی سیّخی

نگارِ من

جهانِ نگاه ش

به عبورِ صدایی جرقه می زند
و شعله ورِ عمقِ تمنّاش
به مچاله ی اسکناسی روشن می سوزد

گوشه ی یتیمک

جهانِ من درمن

به پایان رسیده

از غوغا و دغدغه ی درهم شبانگاهی
صدا از رسولِ نجاتی به گوش نمی رسد
غشِ اوفتاده
به رفتارِ موزونِ کهکشان و زمین
وقتی جلوه نمی کند عشق

گوشه ی رامکلی ۱

وقتی جلوه نمی کند عشق
تن تماشا
خیابان را و
عبورِ سرخورده را به وسواسِ نگاه نمی برَد

تکّه

وقتی جلوه نمی کند عشق و
حضورت نمی دهد

نازکاغمزه ی پلک و اشارت ابرو
به مراسمِ عشوه و رعشه ی زانو
دیگر کسی ات به نام نمی خواند
گوشه ی تنهایی ات بی جارو می ماند
میلِ خلوتِ چشمی ات
به میهمانیِ رنگ و رغبتِ مغازله
دعوت نمی کند

ویلِ بی حضور
می برَدت به ژرفای گندچالِ تعفنِ عقل و
تغافلِ از هوشِ روشنِ جهان

گوشه ی رامکلی ۲

نه دانای دانه ی گندمی
نه سیبِ وسوسه ی هوسی
نه!
ما باز آغاز نمی شویم

تگه و اشاره به خسرو و شیرین
درآمد

ها ها هه ها هه هاهه هههه هاها

آی ۰۰۰۰ آی ۰۰۰۰ ای
ش ش شت شت شت
شتین شتینا
کجاست آن نشیدِ وسوسه و
آن فربیدنِ بهمنِ میل و تلواسه های تمیزِ تمنا
کجایی شتینای اهلِ یمن
یا شتینای لب غنچه ی اهلِ شیراز
یا شتینای اهلِ بخارا
یا شتینای گیسوبلندکنارِ سرک های پاریس و تهران و...
یا شتینای شب سوزِ بادامِ چشم ات ترانه

یا شتینای اهلِ چرا

نگه دزدِ هر جاییِ خوش گلِ من
کجایی نفیرِ نفس بُرِ جماکایِ آبستنِ رعد و رعشه
کنارِ خیابان به شطحِ نگاه که سُرخورده بودی
کجای تن ات را به کژبارِ بوس و
به غشخنده های ظریفِ تمنا سپردی

که قهقهای قند از سمرقند لب هات سرزد
لطیف هم آوای اوج نفس های نرم ات
به گوش که لغزید

هم آهنگی عاقل واژگان که را لخشه دادی
که موزون رفتارش از سمت بردار عادت خطا رفت و
لخشید

گوشه ی گبری

شتینای این جا و آن جا و

هرجایی لحظه های رمیدن

ش ش شت شتینا

نه !

ما باز آغاز نمی شویم

ها هاها هاهاها هاهاها هاها ها

نه ! ما باز آغاز نمی شویم

ما در پایان خود ایم و

جهان بی رونق ما گویی در ما به فردا

نمی رود

گوشه ی حجاز

وقت نه هست عشق

فشردن دست ها برای جدایی

و بردار یک سویه ی خیابان

به دنج خانه ی آشنایی ت راه نمی برد

جهان بی مرز مالمال بُریده بُریده ی پیوند ها
زمان به خوشباشی با ما به خانه نمی آید
و نبض وقت های مُرده را می نوازد
اگر دیروز در راه آمدنا بودیم
شاید دم دم های ظهر ابری فردا
در صفر سایه ی چوب یک ساعت آفتابی
می توانستیم لحظه ای از مماشات زروان عبور بر باییم و
وقف چرخ چشمان زیباترین زن جهان کنیم
و آمرزش رفتگان بی پیکر خاک را
سجده ای بر خم اشارت های ابروش بریم

فرود به شور در آمد خارا

خم ام خم

خم ام درسراشیب ویل جهت های بی ساحل شط
لغزنده خیزاب
که رقصنده می موجدم در گریبان فریاد و آه اش
تب و رعشه ی اختیاری که از اوست
گوشه ی شهناز
دو رکعت نماز نشسته
به سجده فدای شتینای سُکر خمار دو چشم اش
گوشه ی نغمه

صدای نبرخاستن
از شک وجه شکیل و شکیبای زیباش برخاست
شمال صداس ازیم چشم من قطره می رُفت :
« واگرد واگرد »

شکافِ میانِ بازِ باغِ بهشتِ میانِ اش

به آغازِ تاریک و گم درگمِ جست و جو می کشیدم

خَمِ آمِ خَمِ

به پاهای خود سجده رفتم

وانگشتِ شست ام صدای مکیدن شنید

من آبستن از مینویِ خود شدم

فرود

درحاشیه ی خیابانِ اورانیومِ بورگ

زیرِ نورکمِ رنگِ چراغِ هایِ خیابان

ایستاده اند اثیرِ زنانی

با پستانِ هایی بزرگ و برآمده

دهانِ شان بوی الکل می دهد

و آن جاشان

یادِ هزاران لرزه ی زانو و رعشه ی ناسیرابِ تن را

بارِ شتینایِ خاطرِ خود دارد

انگار عبور

مجال از حریصِ نگاهِ دزدیده

و درنگِ لحظه ای از عبورِ نثارِ خالیِ خیابانِ نمی کند